بسم­الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين.

ما باز ديشب يک استدراکی شد راجع به کتاب حسن ابن عباس بعد معلوم شد، اين هم سرش اين بود چون من راجع به اين کتاب مستقلاً بحث نکردم، يک مقدار که ايشان عبارت را خواندند، بله عبارتی که از صفار آوردند عرضت هذا الکتاب، احتمالاً با کلام ابن غضائری هم نگاه بکنيم احتمالاً نحوه روايتش از ابی جعفر جواد به نحو عرض بوده اگر اين هذا الکتاب همين کتاب انا انزلناه باشد چون کتاب ديگری به ايشان نسبت ندادند،

س: اين را در آن ديشب پيش فرموديد که به نحو عرض بوده احتمالاً

ج: بله يادم نمی­آيد عين عبارت معلوم می­شود به نحو عرض بوده اين­که قمی­ها قبول کردند می­دانستند که اين کتاب تصنيف خودش است تأليف خودش است ليکن چون امام قبول کرده مضمونش را اجمالاً قبول کردند، چون اين تلقی مشايخ قم کار ساده­ای اينی که مشايخ بغداد نوشتند اين کتاب مجعول است موضوع است اين هم درست است يعنی خودش نوشته، نوشتار خودش است و ابن غضائری اشکال می­کند که فاسد الالفاظ هم هست، حتی عبارت عربی­اش آورد، چون شايد آنش هم خيلی درست نيست مثل همين شعری که الآن خوانديم، علی ای حال و معلوم می­شود که از اين نقل­های متعدد يک مقدارش در همين کتاب مصابيح النور احتمالاً که به اسم تفسير علی ابن ابراهيم معروف است بصائرالدرجات آمده جاهای ديگر آمده احتمالاً کلينی باز هم کل آن را نقل نکرده، آنی که مرحوم کلينی نقل کرده مقدارش است، مثلاً قسمت­هايي الآن در جاهايي ديگر است که در کلينی نيست مثل عرضت هذا الکتاب در کلينی، لذا احتمال دارد که باز مرحوم کلينی احتياط کرد مثل آن بلا نسبت قصه ملانصرالدين گفت نصفش را گفتيم، گفت چرا پنج روز است، گفت آقا شما نودتا بود، گفت تازه چهل روز گفتم نصفش را گفتم، حالا هم تازه مرحوم کلينی يک مقدارش را نقل کرده و اين مطلبی را که ايشان فرمودند عن ابی جعفر نسبت دادند مضمون کتاب است، نه اين­که روايت را به طول و تفصيل از حضرت شنيده ظاهراً اين مطلب را از مجموعه روايات جمع آوری کرده از مجموعه مايسمی به اصطلاح ما فرهنگ اهل بيت و رابطه انا انزلناه با اهل بيت، خب عده­ای هم از عرفا خيلی روی اين بحث کردند، مرحوم آقای شاه آبادی يکی از رشحات بحار مال تفسير انا انزلناه است، اصلاً ايشان انزلناه را به معنای خود خدا گرفته يعنی ما تنزل کرديم نه انزلناه که اين آقازاده ايشان که شرح داده ترجمه کرده رد می­کند پدرش را می­گويد اين معنی خلاف ظاهر است او به اين معنی می­گيرد که خدا می­گويد ما تنزل کرديم يعنی اين، لذا خودمان به اين درجه و لذا هم شاگرد خيلی بعيد است

س: زمين هـ را می­زند به الله،

ج: الله

س: بعد انا را می­گويد

ج: که يعنی ما به اين صورت تنزل کرديم و لذا مثلاً فرض کنيم می­گفتند که چون قرآن علم حق است علم حق را هم هيچ کس برش احاطه رسول­الله، می­گفتند اين، حالا ايشان در رشحات بحار يک رشحه­اش راجع به اين است اصلاً، رشحه­اش اصلاً البته آقازاده­اش هم اشکال می­کند مرحوم حاج محمد در حاشيه­اش به ايشان حالا مراجعه بشود حالا ديگر نمی­خواهم غرض اين­که يک حالت خاصی اين مجموعه عرفا نسبت به انا انزلناه دارند، همين به خاطر

س: شرطيه

ج: مرتبه ناظر به خب البته انصافاً هم شب عجيبی است يعنی انصافاً هم آثار عجيبه را بخواهيم خود ما هم صحبت بکنيم به اندازه عقل خودمان چند جلسه بايد صحبت بکنيم آثاری که دارد و صحبتی که ليکن به هر حال من فکر می­کنم از اين عبارت عرضت هذا الکتاب که مرحوم بصائر نقل می­کند اولاً از مجموعه نقل­ها اگر بشود، من اين را نمی­دانستم حالا شايد آقای مختاری باز در کتاب شيعه يک تحقيقی بکند جميع روايات حسن ابن عباس را جمع بکنند و معلوم بشود چه مقدارش را مرحوم کلينی نقل کرده چه مقدارش را نقل نکرده ديگران نقل کردند، مثلاً همين به قول آقای خويي تفسير علی ابن ابراهيم آن­جا آمده و انصافاً می­شود بين مشايخ قم تلقی به قبول شده فقط اشکال آقای تستری که عجب من احمد اشعری است نقل می­کند عجب فقط از ايشان نيست عجب اين است که عده­ای از مشايخ بزرگ هم از ايشان نقل می­کنند و بعد هم کلينی از ايشان نقل می­کند از آن مشايخ نقل می­کند به هر حال اجمالش اين است که کتاب در مرحله تلقی انصافاً تلقی يعنی روايت تلقی به قبول شده که ما اصطلاحاً اسم آن را فرهنگ گذاشتيم در مرحله حجيت که بغدادی­ها متعرض شدند بله با شک و ترديد، نه با شک جزماً رد شد نه اين­که با شک و ترديد اين فرقی بين فرهنگ و بين به اصطلاح حجيت در حجيت الآن هم خب علمای بالاتفاق روايتش را قبول نکردند به لحاظ حجيت، طبعاً اخباری­ها هم باز قبول کردند به لحاظ اين­که کلينی آورده يا به لحاظ اين­که چون در کتب معتمده آمده از اين جهت اين يک نکته­ای بود راجع به آن بحث حالا اين بحث احتياج دارد که من باز دو مرتبه کل روايتی آقايي، زحمتش را آقای مختاری بکشند کل روايات حسن ابن عباس در کل کتب شيعه، ضعيف و صحيح و اين­ها کلاً جمع بشود و اين ترتيب بندی، شايد عرضت هذا الکتاب اولش بوده اين ترتيب بنديش هم بکنند که مثلاً در بيايد مطلب علی ای حال اين راجع به يک نکته­ای که بيشتر نکته به اصطلاح اظهار جهل بود نه اين­که حالا نکته علمی بود، که ما احاطه دقيق هنوز به اين مجموعه روايات يعنی بنده ندارم ليکن اين عبارت با عبارت ابن غضائری کتاباً مصنفاً تشهد مخائله يعنی اين خيال پردازی­های خودش است، چون ورداشته يک چيزی را به اسم تفسير انا انزلناه داده و بعد هم نسبت داده که امام قبول فرمودند، و اين موضوع است راست است موضوع يعنی وضع خودش، موضوع به معنای اين­که خودش جعل کرده اين هم راجع به اين، عرض کرديم که بحثی که ما داشتيم چون بحث راه­ها و شواهد اثبات متن بود يکی از راه­هايي که بدون شک اين در فقه شيعه وجود دارد فتاوای قدماء ارتباط با متون دارند اين در فقه اهل سنت نيست البته عده­ای از اهل سنت مثلاً متون فقهی را جوری نوشتند که شايد معظمش حالت اختيار روايت باشد مثل همين هدايه­ای مرقينانی البته دارد و روی عنه و روی هم درش دارد اما من حيث المجموع خيلی متن موجزی است مختصری است اما تقيد به اين­که متون روايت باشد نه اين متن کتاب نيل الاوتار که الآن متأسفانه يادم نيست در نيل الاوتار مال شوکانی شرح است آن هم فقط روايات است اما نه اين­که متن فقهی باشد روايات است با سند،

س: فقه مأثور

ج: فقه­های مأثور

س: عين روايت را

ج: آن مثل

س: منتقی الاخبار

ج: منتهی الاخبار، مال شرح منتقی الاخبار را می­گويم حالا اسمش يادم رفته بود، ما بنا بود چون هرچه يادمان نيست می­گوييم يادمان نيست ديگر خجالت نکشيم عرض کنم که و،

س: فقه مأثور آقای مشکينی عبارت روايت را چسپانده بهم

ج: همان بدون چيز بله ديدم چرا ديدم البته آن کار می­خواهد ما الآن در فقه مأثور در ميان اسماعيلی­ها داريم در دعائم الاسلام البته آن هم اضافه بر اين­که متون روايات است خودش هم گاهی کلام دارد مطالبی دارد اما زياد نيست نسبت به کتاب صدوق کمتر است صدوق سعی کرده در فقيه روايت را هم بياورد اما خودش هم دارد به عنوان فتوی، ليکن عرض کرديم فتاوای ايشان هم از روايات گرفته شده، يک تغييرات داده و لذا به صورت فتوی آورده کتاب صدوق، کتاب مقنعه ايشان، مقنعه شيخ مفيد تا حد زيادی متونش روايات است اما به خاطر اين­که کتاب متن فقهی بشود از خودش يک کمی اضافات کرده که متن فقهی اين شکل پيدا کند نه فقه روايي صرف باشد حالتی، نهايي شيخ طوسی هم از اين قبيل است کتاب رساله مرحوم، رساله شرايع مرحوم علی ابن بابويه آن ديگر کامل تقريباً متون روايات است و کتاب فقه الرضا در اين، آن هم دارد روی، اروی عن العالم، روی عن العالم ليکن فقه الرضا يکی از مزايای اساش اين است که شايد به نظر ما هم اولين کتاب در اين رشته باشد مثل توضيح المسائل که آقای بروجردی اول نوشتند بعد شايد ده­ها مثلاً توضيح المسائل به آن روش داريم، حدود شصت سال از تاريخ توضيح المسائل ايشان می­گذرد ده­ها کتاب توضيح المسائل نوشته، ليکن روش روش همان توضيح المسائل است يعنی سعی شده مسائل را به يک لغت خيلی ساده خيلی عوامانه به اصطلاح امروز ما ادبيات فولوکلوريک، يعنی

س: آن جامع عباسی

ج: نه، متون اين فقه هست اما متون روايات نيست ما فقه­های مختصر داريم اما متون روايت اما کتاب فقه الرضا فقه است و در عين حال هم متون روايات است و اين روش تا يک مدتی بين اصحاب بود احتمال می­دهيم شايد از زمانی از سال­های دويست و پنجاه يا مثلاً دويست زمان حضرت رضا اين روش بين شيعه شروع شده چيزی الآن از نوشتارها به دست ما نرسيده فقه الرضا احتمالاً ميانه اين سلسله باشد می­آيد تا رساله علی ابن بابويه و کتاب­های پسرش و تا حدی نهايه شيخ طوسی و مقنعه شيخ مفيد تا حدی البته و اين راه يک راهی است که در شيعه فقط وجود دارد، در ميان اسماعيلی­ها تقريباً وجود دارد اما آن متون روايات است اين نه بعد از متون روايت تبديل به فقه شد اگر هم متون روايت هست مثل فقه فقه هم همراهش است يا متون روايات است فقط مثل فقه الرضا، درش هم دارد روی عن العالم، اروی عن العالم دارد ليکن انصافاً متون روايات است و خيلی راحت الآن با کتاب فقه الرضا می­شود تقريباً نمی­شود حدود هشتاد درصد کتاب مصادرش را پيدا کرد و خيلی راحت در يک موردی مثلاً حديثی در کافی هست يا در تهذيب هست که بعد از فقه الرضاست، آن وقت متنش با متن فقه الرضا اختلاف مختصر، آن­جا به نظر ما رجوع به متن فقه الرضا خيلی خوب است يعنی فقه الرضا يکی از امتيازات اساسش، که اين است که يک در جاهايي که تعارض است با يک لطافتی آن يکی را انتخاب می­کند و کاملاً هم واضح است مثلاً روايت فرض کنيد حسن ابن محبوب و حسين ابن سعيد داريم روايت حسين ابن سعيد را انتخاب کرده، اين را ما بيشتر رو لحاظ حجيت می­بينيم دو اگر متن اندکی کم و زياد دارد متن فقه الرضا از اين جهت خوب است و طبعاً متن فقه الرضا هم گاهی با آن متون روايات اختلاف دارد اما متن فقه الرضا بيشتر مورد قبول بوده و احتمال اين­که اين همان کتاب تکليف شلمغانی باشد احتمالش قوی است اگر تکليف شلمغانی هم نباشد در همان فضا نوشته شده يعنی فضايش فضای تکليف است، فضايش فضای کتاب­های است که از زمان حضرت رضا متن فقهی است که متون روايات است به قول مرحوم آقای بروجردی اصول متلقات اين هست فضايش فضای اصول متلقات است و اين از خصايص فقه ماست اهل سنت ندارند کلاً چنين فضای را ندارند يعنی اهل سنت به طور کلی فرض کنيد شافعی­ها مالکی­ها حنبلی­ها فضا ندارند اگر بحثی دارند فقهايشان است مسلماً بحث حجيت است اگر فرض کنيد يک روايتی را خود شافعی قبول کرده يا مالک قبول کرده حالا بعدی­هايش می­خواهند قبول نکنند روی نظر به اصطلاح حجيت نگاه می­کنند نه اين­که فقهای مالکی بعد از مالکی قبول کردند آن فضا را نگاه نمی­کنند و لذا هم خود اهل سنت وقتی کلمات مثلاً ائمه را می­بينند باز روی فضای حجيت معنی می­کنند، مثلاً می­گويند روی عن الباقر کذا و روی خلافه عن الصادق خيال می­کنند اين دو باهم مخالف اند امام باقر يک فتوی داشته، امام صادق يک فتوی اين را من ديدم در کتاب­هايشان همچنان­که بين مالک فرض کنيد و شافعی اختلاف بوده اين­ها اين طور اين هست يعنی انصافاً الآن فعلاً نسبت البته اين مشکل فقط يکی است اين فرهنگ طبيعتش محدوديت دارد حجيت طبيعتش محدوديت ندارد يعنی فرهنگ، محدوديت، طبيعتش محدوديت زمانی دارد، محدوديت موضوعی دارد فرض کنيم مثلاً ممکن است در يک زمان فرهنگ شيعه بر اين بوده که من باب مثال می­خواهم عرض کنم که فرض کنيد در باب ولوغ خنزير هفت بار بايد شست بعد يواش يواش مناقشه شد در ذيلش و روايتش به بحث حجيت که رسيد روايت مورد شک قرار گرفت اشکال پيدا کرد حالا کاری، تقريب اشکالش

س: واقعش هم مثل نزح ماء بئر ديگر

ج: مثل نزح ماء بئر اين فرض کنيم مثلاً ما مرحوم شيخ طوسی منفرداً مال خنزير را آورده در تهذيب اما خودش در هيچ کتاب فقهی­اش اين فتوی را نداده بعد از شيخ طوسی هم مطرح نشده قبل از شيخ طوسی هم مطرح نشده، عرض کرديم محقق اولين بار مطرح می­کند به عنوان يستحب بعد هم پسر خواهر ايشان مرحوم علامه مطرح می­کند يجب غسل بعد از علامه ديگر تقريباً فرهنگ شده در شيعه الی يومنا هذا يعنی اگر الآن کسی هم فقيهی بيايد بگويد نه، همچون خيلی چپ چپ بهش نگاه می­کنند و حال آن­که نمی­دانند که اين يک فرهنگی است که اين محدوديت زمانی دارد مشکل فرهنگ اين است محدوديت زمانی دارد، محدوديت موضوعی، مثلاً اين کار که متون روايات را قرار بدهند فرض کنيد ما در تفسير نداريم فرض کنيد ما در کلام نداريم، فرض کنيد در اخلاق ما نداريم کتاب اخلاق، مگر آن مقدار از اخلاق که در همين کتب فقهی ما،

س: صدوق متون روايات اعتقادی نيست؟

ج: بعضی­هايش هست اما عين متون روايات نيست چرا؟ لذا مرحوم شيخ مفيد هم اشکال می­کند به ايشان، بعضی­ها می­گويد ايشان اين مطلب را گفت چون در روايت وارد شده اما متون روايات باشد مثل فقه الرضا اين فرهنگی کلامی يا فرهنگی به اصطلاح تفسيری، يا فرهنگ عقايدی نداريم، اما در فقه که محل ابتلای مردم بوده اين را داريم دقت می­کنيد ما در فقه فرهنگ داريم يعنی فرهنگ طبيعتش اين است که محدوديت موضوع پيدا می­کند در يک موضوع داريم در يک موضوع نداريم، محدوديت زمانی پيدا می­کند در يک زمانی می­آيد در يک زمانی نمی­آيد، در يک زمان اما حجيت محدوديت ندارد طبيعت حجيت عدم محدوديت است اگر بناست سندش صحيح باشد فرق نمی­کند برای زمان­ها، فرق نمی­کند موضوع هم فرق نمی­کند می­خواهد در کلام باشد، می­خواهد در فقه باشد می­خواهد در اخلاق باشد، اين فرقی بين، و لذا هم اهل سنت حديث را در همه ابواب گرفتند هيچ فرق نگذاشتند چون نظرشان حجيت است، در ميان شيعه اين شد که در فقهش فرهنگ پيدا شد و اين فرهنگش با تلقی روايات، الآن شما ملاحظه کرديد که همين روايت حسن ابن عباس در قم ماشاءالله مشايخ کمی نيستند قبول کردند انصافاً اما وقتی رسيد به حجيت مثل نجاشی، مثل ابن غضائری حتی شيخ طوسی و اين­ها گير کردند ديدند نه با حجيت جور در نمی­آيد، الآن هم اگر اختلافی هست همين الآن که در خدمت­تان هستيم همين اختلاف فرهنگ و حجيت است ديگر، اگر کسانی می­آيند می­گويند آقا اين روايت قابل قبول نيست به حجيت نگاه کردند، اگر کسانی می­گويند قابل قبول است به تلقی نگاه کردند، و عرض کرديم اگر ما باشيم انصافاً در ميان شيعه روی خصوصيتی که بود تلقی خيلی تأثيرگذار است يعنی اينی که آقای بروجردی هم اصول متلقات دارند سرش اين است اين با اصول تشيع، با وضع تشيع، با تاريخ تشيع، با شرائط تقيه، با امکانات محدودی که شيعه داشت، با مشکلاتی که داشت، انصافاً اين بحث تلقی خيلی و در اين تلقی حديثی عرض کرديم قمی­ها مقدم اند، در تلقی فقهی نه، بعدها بغدادی­ها مقدم اند و الا در تلقی فقهی و در فرهنگ حديثی قمی­ها مقدم اند، الآن اين بحث­های که الآن می­شود من ريشه­اش را خدمت­تان عرض کردم و ريشه­اش هم مال اين است که اصولاً از ابتداء از همان سقيفه از شيعه جدا شد يعنی می­آمدند عامه مسلمان می­گفتند مثلاً خليفه اين است اين چهار پنج نفری که مانده با تشيع می­گويند نه وصی رسول­الله اين است ما دنبال ايشان هستيم لذا طبيعتاً يک فرهنگ خاصی را ايجاد کرد يعنی طبيعت اين جدايي، در عين حالی که شيعه در ميان جامعه اسلامی زندگی می­کرد حتی ائمه شيعه همه­شان مورد احترام بودند اخيراً يک نفری هست بلوشيدر در کويت است که خيلی معروف است تند ضد شيعه می­نويسد

س: همان شبکه مستقلين مصاحبه می­کرد

ج: خيلی تند، يک سؤالی دو سه سال پيش بود حدوداً قبل از کرونا ازش کردند راجع به ائمه شيعه چه می­گويي؟ ايشان همين جور شروع می­کند شخصيت بزرگ، حتی امام جواد را می­گويد بسيار شخصيت بزرگی است از ائمه اسلام است چنين، حضرت هادی و حضرت عسکری را هم می­گويد کم از ايشان اطلاع داريم يعنی تا حضرت جواد را غرض اين آقا قبول می­کند اين که خيلی تند است، حضرت هادی و عسکری را می­گويد اطلاع نداريم حضرت مهدی را هم می­گويد چون موهوم است يعنی مشکل سر اين­که آيا ايشان وجود دارد يا نه؟ يعنی ديدم خب انصافاً در اين حد از چيز، در اين کتاب فواطم الرحموت هست، شرح سلم الصعود در بحث عصمت و در بحث اين­که قالت الروافض بعصمة الائمه به اين عنوان آورده بعد ايشان می­گويد اما کلام اين­ها نسبت به کبائر نسبت به ائمه صحيح است بله ائمه مرتکب کبائر نشدند، و اما بالنسبه الی الصغاير فنرجو انهم کانوا کذالک، يعنی می­خواهد بگويد باز هم صغيره­ای از ايشان نقل شده دقت می­کنيد،

س: اميد داريم

ج: اميد داريم يعنی به عبارت اخری خب اين­ در دولت عثمانی و اين­ها مشغول کشتن شيعه بودند اين کتاب تقريباً کتاب اصولی دولت عثمانی است کتاب قشنگی است بد نيست علی ای حال معلوم می­شود باز هم تا اين درجه که حتی نسبت به صغائر هم عصمت برای ائمه قائل باشند اين مقاماتی که اهل بيت، يعنی اهل بيت يک جوری بودند، کن فی الناس و تکون منهم، در عين حالی که در جامعه اسلامی بودند دارای فرهنگ خاصی بودند و لذا ما عرض کرديم اين روايت عمرو ابن حنظله نکته اساسش در همين جهت است چون ما در دنيای اسلام علما و فقهای زيادی داشتيم که مثلاً نسبت به حکومت که يک مبحث بسيار سنگينی بود نسبت به حاکم مثل يزيد و غير يزيد و اين­ها آيا چه کار بايد کرد؟ عده­ای می­گفتند هرچه اين­ها گفتند ما بايد سکوت کنيم عده­ای می­گفتند اصلاً بايد قبول کنيم عده­ای می­گفتند از، عده­ای هم فرض کن می­گفتند نه اين­ها فاسق اند فاجر اند اما نمی­شود عليه اين­ها قيام کرد، نبايد مخالفت کرد می­گويند احمد ابن حنبل را که خلق کردن می­برد روز صد تا صد و بيست­تا چوب می­زد وقتی بر می­گشت به خانه به اصطلاح ما آش و لاش بود بعضی­ها هم می­آمدند می­گفتند خب خليفه با شما همچون کاری کرده ديگر از طاعت خليفه خارج شو، می­گفت نه نه از طاعت خليفه خارج نشوید، از طاعت خليفه نمی­شود خارج شد، فرض کن ابوحنيفه که می­گويند مخالف بود آن را هم بردنش زندان و اين­ها اين­ها هيچ کدام ادعای ولايت نداشتند ادعای فقاهت داشتند اما ادعای ولايت نه، چون ولايت را تابع حاکم می­دانستند اگر فتوی می­دادند اما مرحله اجرا و تنفيذ را در اختيار حاکم می­ديدند همين ابی يوسف که رساله قشنگ انصافاً رساله خراجيه­اش قشنگ است مردم ملای هم هست ما هم شبيه آن را از موسی ابن جعفر سلام الله عليه مرسلاً داريم و رسائل ديگر اين رسائل ائمه را اگر بحث­های تاريخی روش می­شد خيلی خوب بود مجرد ذکر آنها يا حجيت و عدم حجيت کفايت نمی­کرد در آن­جا ابويوسف مثلاً بعض از اراضی که می­رسد می­گويد در اين­جا ما از پيغمبر حديث نداريم اما بعضی از بزرگان اين جور گفتند، بعضی از بزرگان اين جور گفتند، بعضی، و خليفه نگاه کند هرکدام را خواست انتخاب کند، يعنی در اجراء که می­آيد ديگر نمی­گويد من حرف من، فقه اهل بيت نکته اساسی­اش اين است يعنی شيعه برای امام صادق نمی­گفت فقط امام فقه را بيان می­کند ولی هم هست اين اصلاً دو سنخ فقه درست می­کند اصلاً شکل و شمايل را عوض می­کند غير از اين­که شيعه قائل بود به اين­که در ميان صحابه بايد به خصوص اميرالمؤمنين مراجعه کرد اين تولی و تبری اين خيلی مهم بود، اين ابن عامدی در کتاب احکامش می­گويد اقوال صحابه همه حجت اند بعد می­گويد ولولا الاجماع بر اين­که اقوال اين­ها حجت است انصافاً صحابه مختلف اند بعضی­هايشان اعلم اند بعضی­هايشان نه، ما اگر اجماع نبود به رأی اعلم مراجعه می­کرديم ليکن اجماع، دقت کرديد اين اجماعی که ايشان ادعا می­کند قطعاً شيعه ازش خارج است اجماع، وقتی شيعه از اجماع آن­ها خارج شد طبعاً چه می­شود؟ حالت شذوذ پيدا می­کند، اين بود که از همان اوائل يعنی از سقيفه بعد شيعه يک حالت تلقی داشت يک حالت فکر مخصوص اين اسمش در روايت عمرو ابن حنظله خوانديم المجمع عليه من حکمنا، حکمنا، اين معروف است به عنوان فرهنگ شيعی، را نمی­شود انکار کرد، در اين­که در شيعه يک فرهنگ معينی بود و اين مثلاً فرض کنيد شافعی­ها يا حنفی­ها يا حنبلی­ها ديگر نداشتند اصلاً در اين قسمت با ما نبودند اينی که الآن حتی مثل آقای بروجردی اصرار دارد که کلام قدماء قبول بشود اين انصاف کسی که با تاريخ و روايات و مصادر و اين جهات مختلف آشنا باشد حرف درستی است اجمالاً حرف درستی است نمی­شود انکار کرد، ليکن ما بيشتر مناقشه­مان بيشتر سر صغری بود که آيا واقعاً اين مشهور است آيا اين واقعاً فرهنگ است، مثلاً اين حکم خنزير فرهنگ است، الآن هم انصافاً کسی بگويد نه در باب خوک يکبار بشورند همچون عجيب و غريب بهش نگاه می­کنند اما اين نمی­تواند تصور کند که اين مطلب از زمان علامه شروع شد،

س: يعنی ريشه روايي نداشته اصلاً،

ج: يک روايت واحده است اين را هم مرحوم شيخ يک روايتی از علی ابن جعفر نقل می­کند از کتاب کلينی بعد می­گويد و عنه عن اخيه يک سطر است قال سئلت عن

س:

10: 23

بله

ج: نه ببينيد از کلينی نقل، اين در کتاب کلينی است اين ذيل نيست الآن الآن اين ذيل يک سطر در کتاب کلينی نيست،

س: می­خواهم برسم به اين­که آيا می­توانيم بگوييم فرهنگ ريشه­اش از همان حجيت است ديگر

ج: اين از بعد علامه چرا گفتم من خودم گفتم، ما يک تلقياتی بعد از شيخ داريم اين در فرهنگ شيعه مؤثر است اين­که گفتند دويست سال مقلد شيخ بودند همان تلقی است که من عرض کردم تا حالا مقلد شيخ هستند فقط مطلع نيستند، آن وقت شيخ که اين روايت را منفرداً آورده اولاً ايشان بعد از روايتی است که از کلينی نقل می­کند در کلينی نيست اول، اصلاً نيست در کلينی بعد يک کتاب علی ابن جعفر است که در آن­جا هم نيست، اين معنايش اين است که اگر ما چون البته ايشان تعبير عنه دارد اگر اين تعبير عنه گفتند در بعضی از نسخ تهذيب دارد علی ابن جعفر ابتدا به اسمش کرده که احتمالاً شيخ از کتاب خود علی ابن جعفر گرفته، چون عطف به کلينی باشد که نيست در کتاب کافی نيست الآن مستقلاً از کتاب علی ابن جعفر احتمال هست در حقيقت، اما از اين­که هيچ کس نقل نکرده خب خيلی تعجب آور است ديگر يعنی اين­ها رو مبنای اين­که طريق شيخ به علی ابن جعفر صحيح است حجيت تمام است پس ما فتوی بهش می­دهيم، اين يک، ما اشکال­مان سر چه بود؟ تلقی­ها را قبول کرديم، اما ريشه­های تلقی را بررسی کرديم يعنی کار مهمی را که ما الآن انجام داديم و الآن در بحث متن هم در بحث حجيت، هم در بحث متن هم در بحث مضمون اين نکته را خيلی با دقت بررسی می­کنيم که اين تلقی کی بوده؟ بعدش هم يکش هم خود شيخ خود شيخ هم فتوی نداده در کتب فقهی­اش، حتی يک­جا گفته اين حکم کلب را دارد حکم کلب برايش آورده، حالا اهل سنت هم حالا اين روايت علی ابن جعفر اشتباه شده نسخه­ ايشان در حاشيه بوده به قول مرحوم آقای تستری هميشه می­گويد اين در حاشيه بوده در متن داخل شده يکی از راه­هايش مشکلش اين است در متن شناخت متن می­گويد در حاشيه بوده در متن آمده، حالا نکته­اش اين بوده نکته ديگری، اهل سنت در باب سگ هفت بار می­گويند ما سه بار می­گوييم که يکبار با خاک است روشن شد، اهل سنت گفتند در خوک هم هفت بار لانه کلب، روشن شد چه می­خواهم بگويم، لانه کلب حالا شيخ تصادفاً در باب سگ که مثل روايات ما آورده سه بار با خاک شويي، در خنزير ايشان اين روايت واحد را آورده هيچ کس هم نياورده، خود ايشان هم به اين فتوی نداده، بعد از ايشان مثل ابن ادريس و اين­ها هم فتوی ندادند، آن­ها هم اهل عمل به خبر واحد نيستند تا زمان محقق محقق چون روايت را ديده حالا به قول معروف سندش هم گفته معتبر است ليکن ديده اصحاب عمل نکردند، گفت يستحب تا پسر خواهر ايشان علامه، چون ايشان مبنای حجيت دارد ظاهر روايت هم وجوب بود فتوی به وجوب دادند عرض کردم در تاريخ مثلاً دوازده قرن فقه شيعه و حديث شيعه اين دو نفر شيخ طوسی از يک طرف و علامه خيلی تأثيرگذار اند در دوتايشان در انعقاد فرهنگ و در تلقی فرهنگ خيلی تأثير دارد مثل حديث رفع القلم ديگر اين ما در متون شيعه خالص نداريم، يکی در قرب الاسناد داريم که از ابوالبختری است تازه آن نائم را هم برداشته، فهميده نائم بی­معناست اين­جا آن فقط مجنون و صبی را دارد، ابوالبختر آن هم از حضرت صادق عليه السلام که آن­هم خب

س: ولی در نسخه اهل سنت نائم را دارند، نه اصلاً آن چون خودش به عنوان سؤال از علی ابن ابی طالب و اين­ها اهل سنت همه­شان دارند مجنون و نائم و به اصطلاح دقت می­کنيد ليکن روايت ابوالبختری قطعاً در شيعه درست نمی­کند فرهنگ درست نمی­کند، نهايتش مرحوم حميری در قرب الاسناد آورده اما شيخ در مبسوط اين را آورده بعد از شيخ اين جا افتاد، يعنی به حيثی که الآن می­گويند به اصطلاح الحديث المنجبر ضعفه بعمل الاصحاب بحث سر اين است که آيا، مثلاً فرض کنيد شيخ اگر در تهذيب نياورده، در تهذيب به نظرم جلد دهش يک چيزی شبيهش آورده در جلد که آن­هم ضعف مصدر دارد، حالا کار نداريم با ضعف مصدرش اما آن حديث هم چون از نوادرالحکمه نقل می­کند در جلد ده نقل می­کند يا مجنون يا نائم را نگاه کن صبی در جلد دهش اين را دارد مرحوم شيخ، آن هم منفرداً از نوادرالحکمه محمد ابن احمد ابن يحيي ابتدا به اسم ايشان می­کند ببينيد دقت کنيد بحث سر اين است که اين فرهنگ قبول اما مبدأ فرهنگ شيخ است، مثلاً غنيه ابن زهره که به قول خودش به خبر واحد عمل نمی­کند به اجماع عمل می­کند می­گويد عقد صبی باطل است دليلنا اجماع الفرقه و ايضاً قوله صلی الله عليه و آله رفع القلم عن الصبی يعنی اجماع را با حديث يکی گرفته، اين اجماع يعنی فرهنگ اين همان نکته­ای است که من عرض می­کنم و بعدش هم بين شيعه جا می­افتد الی يومنا هذا،

س: اجماع عملی در واقع همان

س: فرهنگ است

س: فرهنگ است

ج: تلقی حديث باز، گاهی حديث هم تلقی به فرهنگ می­شود و لذا ما عرض کرديم مثلاً همين دو جور ما فرهنگ را بررسی کرديم، حالا آقای علی­رضا گفت فرهنگ يکی اين­که آيا فرهنگ در حدی هست که اين حديث ثلاثی را اثبات؟ عرض کرديم نمی­توانم دو آيا اين فرهنگ راجع به يکی يکی می­تواند اثبات کند مثلاً مجنون، مثلاً صبی، عرض کرديم انصافاً نسبت به صبی می­شود مجموعه روايات خود اهل سنت، مجموعه تلقی اهل سنت اين بوده که عقد صبی درست نيست اين را می­شود اثبات کرد دقت کنيد دو تا فرق اين دوتا يک دفعه فرهنگ را برای اثبات يک متن می­گيريم مثلاً حديث رفع القلم به اين عنوان، همين ظاهر عبارت غنيه، يک دفعه فرهنگ را برای يکدانه دانه آنها می­گيريم برای مجنون، برای نائم، برای صبی، خب در نائم يک حساب ديگری است، در نائم تکليف ازش، و لذا هم نماز را بايد قضاء بکند اما در صبی که نماز را قضاء نمی­کند در مجنون هم علی کلام که قضاء بکند نکند؟ شايد مشهورتر به اين باشد که نکند، قضاء نمی­خواهد ايام جنونش به اصطلاح حالا به خاطر يعنی ما فردهنگ دو جور می­شود يک دفعه فرهنگ را می­برد رو متن حديث که بايد اين متن ثابت بشود يک دفعه فرهنگ را می­بريم رو حکم آن­جا اگر شد ممکن است بگويم فرهنگ روی قسمت حديث است، روی بقيه حديث نيست روی قسمت حديث روی اين کلمه فرهنگ هست قبول است اما رو بقيه­اش نيست مثلاً فرض کنيم عقد صبی اين واقعاً تأثير دارد به لحاظی، که بگوييم عقد صبی درست است اما عقد مجنون اصلاً عقلايي نيست چون مجنون هيچ ارزشی ندارد اصلاً قصدی از او قصد متمشی نمی­شود، صبی از او قصد متمشی می­شود اين تعبد می­خواهد که بگويد عقد صبی درست نيست چون اين­ها صبی را حتی صبی مميز هم می­دانند، سيزده­ سالش است چهار ده سالش است حتی ممکن است از خيلی بزرگ­ها بهتر با هوش­تر معامله بکند اصلاً، معامله­های ماشين گاهی می­کند از بزرگ­ها با هوش­تر

س: مجنون همين جوری است مرحوم شهيد می­گويد قصد تملک ديوانه­ها گاهی قوی­تر هست از عقلاء حتی،

ج: قصد بکند بی­ارزش است

س: تعبيری می­کند

ج: می­دانم چون رابطه با واقع ندارد اما مجنون کسی است که رابطه با واقع ندارد قصد در جايي تأثيرگذار است که رابطه با واقع داشته باشد اين رابطه­ای ندارد ممکن است بگويد من فروختم واقعاً هم قصد فروش اما اين چون واقع را درک نمی­کند، اگر واقع را درک کند مجنون نيست، اين­که يک مجنونی گاهی کلام می­آيند در حرم اميرالمؤمنين در ماه رمضان دارد غذا می­خورد گفت آقا چرا افطار می­کنی؟ گفت اخذ ما وهب سقط ما وجب، حالا اين احتمالاً در حال عقل حفظ کرده بوده در حال جنون هم اين را می­خواند حتی ممکن است اين کلمه را هم بفهمد اخذ ما وهب سقط ما وجب، علی ای حال غرضم اين­که اما اين­که بخواهد يک عقدی را خانه­ای را نائم هم که اصلاً اعتباری نيست چون الفاظ نائم مثل الفاظی که از حجر شنيده بشود يعنی انصافاً فرق می­کند فرض کن نائم را در باب احکام وضعی قبول بکنيم اگر افتاد در حال خوب بود کسی بگوييم اين ضامن است ديه­اش را بايد بدهد، در حال خواب پا زد يک شيشه را شکاند بگوييم ضامن است ديه­اش را، آن­جا محل کلام است اهل سنت ديه­اش را می­گويد نبايد بدهد نائم ندارد،

س:

2: 32

ج: بله می­گويند ندارد، ضمان را هم منکر شدند احکام وضعی من جمله ضمان را هم منکر شدند، علی ای حال اين مسأله معلوم شد که اصل اين مسأله اولاً برايتان روشن شد بحث فرهنگ در شيعه چرا شکل گرفت و اين خيلی تأثيرگذار بود و اين­که آقايون هی می­گويند عمل منجبر به عمل اصحاب فلان اين هم شکل گرفت البته اين عمل منجبر به عمل اصحاب را هم اين جوری بايد بگوييم گاهی اوقات به اين معناست که ما کاری به سند نداريم گاهی می­گوييم منجبر يعنی می­خواهيم بگوييم اين شخص توثيق می­شود اين بحث رجالی می­شود يک دفعه می­گوييم ما کار به توثيق نداريم اين حکمی که در اين­جا آمده به اين مقدارش عمل اصحاب بشود همين يک روايتی را مرحوم آقای خويي هست که چه است؟ در باب هلال که اگر به اصطلاح تطبيق روايت تطبيق را اين روايت دو سه قسمت دارد يک قسمتش را آقای خويي قبول کرده ولو اصحاب قبول نکرده لاعبرة بالتطبيق ايشان می­گويد لا عبرة بالتطبيق حالا روايت دارد که نه اگر مطبق بود

10: 33

اخباری­ها هم عده­­ای شان قبول کردند آن وقت در ذيلش باز دارد که ان رئی قبل از زوال مال ليلة ماضيه است بعد از زوال مال، به اصطلاح قبل از زوال ليله مستقبله است بعد از زوال اين قسمتش را آقای خويي قبول نکرده يعنی روايت واحده با اين­که اصحاب ما هم مشهور بين اصحاب ما قبول نکردند می­خواهي روايتش را بياور يکی تطبيق اين رئی قبل از زوال که کلمه تطبيق است ان کان مطبقاً فهو لليلة به نظر من ان کان، ببينيد در مقام حجيت، اين در مقام تلقی فرهنگ فرقی نمی­کند اگر قبول بکنيم هردوش را قبول می­کنيم قبول نمی­کنيم هردوش را قبول نمی­کنيم، در مقام حجيت اين، اما در مقام تلقی اين طور نيست ممکن است نصفش تلقی به قبول شده نصف ديگرش نشده اين مسأله­ای

س: در حجيت هم اين طوری هست ديگر

ج: نه،

س: چون امکان دارد مبتلا به معارض بشود نصفش برود نصفش بماند

ج: خب نه بحث اگر معارضی خاصی ندارد بعنوانه ندارد آن­جا تطبيق بعنوان معارض ندارد

س: حالا تطبيق کار ندارم، منظور اين است که می­شود

ج: خب اين هم می­گويم ديگر

س: حجيت هم

ج: نه ببينيد نکته­اش اين است که اگر بحث معارض باشد در هردو هست فرق نمی­کند دقت بفرماييد، پس بنابراين و لذا خوب دقت کنيد اساساً تفکر شيعه با فرهنگ همراه بوده و اساساً تفکر سنی با حجيت همراه بوده اين می­تواند خيلی کارگشا باشد اثبات بشود اين مطلب يعنی اصولاً اهل سنت که بحث حجيت را مطرح کردند چون فرهنگ نداشتند، المجمع عليه من حکمنا، حالا ما راجع به روايت عمرو ابن حنظله بحث طولانی داريم که يک شرحی داديم که چرا؟ احتمالاً اصحاب ما يعنی شهيد اول اولين کسی است که ازش تعبير به مقبوله کرده در ذکری، مقبول هم می­گويد مقبوله مقبول عمرو ابن حنظله، چون شهيد اول می­داند که علامه که استاد استادش است استاد فخرالمحققين فخرالمحققين استاد شهيد اول است يکی دو بار اسم روايت عمرو می­گويد خبر عمرو ابن حنظله توثيق نمی­کند، عرض کرديم خبر عمرو ابن حنظله وقتی که ارزيابی در شيعه شروع شد تضعيف شد، اين اشتباه نشود، از زمان شيخ و کلينی چون ارزيابی ما نداريم، از زمان کلينی ارزيابی نداريم تا قرن هشتم ارزيابی که شروع شد سنجش که شروع شد گفتند ضعيف است، مرحوم شهيد اول اولين کسی است که می­گويد آقا درست است اين به لحاظ سند مشکل دارد اما اين تلقی به قبول شده، اين تلقی به قبول نگفت المنجبر ضعفه بعمل الاصحاب البته منجبر ضعفه را بيشتر شهيدثانی اين­ها می­گويند شهيد اول الآن در ذهنم نيست که آيا زياد به کار می­برد يا نه؟ و اين يک بحثی شد که اين نکته را ما توضيح داديم آيا واقعاً مرادش از مقبول يعنی انجبار ضعف است آيا اين دوتا تعبير با همديگر فرق می­کند يا نه؟ المنجبر ضعفه بعمل الاصحاب يا المقبول بين الاصحاب حالا يک شرحی دارد ما به نظرمان اين جور می­آيد اگر گفت مقبول يعنی در فرهنگ شيعه بود، المنجبر ضعفه يعنی حجيت پيدا می­کند اين دوتا دوتا نکته اساسی تا حالا هم اين را نگفته، کسی متعرض نشده نه اين­که حالا بخواهند بگويند اصلاً متعرض اين­که آيا چرا نگفتند المنجبر ضعفه، آوردی روايت تطبيق را؟

س: اين دوتا روايت را آوردم که شيخ می­گويد و اما

38: 36

الذی رواه محمد ابن يعقوب عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير عن حماد عن ابی عبدالله عليه السلام قال اذا رأوا الهلال قبل الزوال فهو لليلة الماضيه و اذا رأوه بعد الزوال فهو لليلة المستقبله

ج: خب من اول درست خواندم بعد برعکسش کردم خب؟

س: و الذی رواه اما

0: 37

رواه محمد ابن يعقوب

ج: البته اين حماد در اينجا حماد ابن عثمان است چون خود ايشان هم کتاب الصلاة دارد غالباً ابن عمير عن حماد عن الحلبی است اين خيال نشود که اين­جا مثل کتاب ابن، گفتيم سقط دارد کلمه عن الحلبی سقط شده نه خود حلبی هم کتاب دارد حماد هم کتاب الصلاة دارد، حماد ابن عثمان غير از حماد ابن عيسی که کتاب الصلاة دارد، حماد ابن عثمان هم دارد پس سند سقط ندارد ولو ابن ابی عمير هست اين معنايش نيست که حتماً عن الحلبی افتاده باشد البته امکان هم دارد سقط داشته باشد نمی­خواهم بگويم قطعاً هم اينی که الآن موجود مشکل ندارد که ما توجيهش بکنيم بفرماييد،

س: و الذی رواه سعد ابن عبدالله عن ابی جعفر عن ابی طالب عبدالله ابن سعد

ج: از اول بخوان رواها اين از کتاب الرحمه سعد است عرض کرديم در اين کتاب شيخ که از سعد نقل می­کند در اين بخشها پنج بخش است اين­ها از کتاب الرحمه است و منفرد است شيخ طوسی نقل می­کند، شيخ کلينی اصلاً نقل نمی­کند از سعد نقل نمی­کند شيخ صدوق بعضی­هايش را دارد از اين قسمت­ها نه، بعضی­هايش را دارد ابی جعفر هم مراد احمد اشعری است بفرماييد، ابی السلته قمی از اشاعره قم است جزو اشاعره قم است به نظرم الآن می­آيد

س: ابی طالب عبدالله ابن سعد

ج: عبدالله ابن سعد، به نظرم می­آيد توثيقش کرديم حالا نمی­دانم يا بعنوانه دارد چون فراموشی پيدا می­شود يا مجموعه شواهد بله؟

س: عن الحسن ابن علی ابن فضال عن عبيد ابن زراره و عبدالله ابن

ج: اما عجيب است ابی جعفر فاصله آورده خودش مستقيم از حسن نقل می­کند اين مشکل فهرستی دارد روايت چون احمد اشعری مستقيم از ابن فضال پدر نقل می­کند از اين­که اين­جا واسطه گذاشته معلوم می­شود در نسخه خودش نديده يا مثلاً خودش تقلی نکرده، اين جور روايات به نظر ما مشکل دارد اين جور روايات و شايد اين سر اشکال بوده که مرحوم کلينی روايت سعد را نقل نکرده اين روايت يک کمی مشکل دارد يک شرح ديگر هم دارد که نمی­خواهم بگويم الآن فعلاً بنا گذاشتيم آن قسمت­ها را نگوييم بفرماييد از ابی طالب اشعری،

س: بله، عن عبيد ابن زراره و عبدالله ابن بکير قالا قال ابوعبدالله عليه السلام

ج: بله هردو ثقه اند

س: اذا رئی الهلال قبل الزوال و ذلک يوم من شوال و اذا رئی بعد الزوال فذلک اليوم من شهر رمضان بعد شيخ می­گويد فهذان الخبران مفصل متعرضشان می­شود اذا بمالايصح الاعتراض بهما علی ظاهر القرآن و الاخبار المتواتره لانهما غير معلومين فما يکون هذا حکمه لايجب ما استر اليه، بعد هم يک توجيه معنايي براي ايشان می­آورد

ج: نه مال تطبيق اين رآی مطبقاً ان کان مطبقاً فهو لليلتين اين­جا يکی داشت فقط قبل از زوال، بعد از زوال نه يک روايتی که تطبيق هم درش دارد اين نکته بعد حالا قبل از زوال نه، يک چيز ديگر هم دارد تطبيقش را آقای خويي قبول می­کند مشهور قبول نکردند دومش را قبول نمی­کند

س: اين را شايد می­فرماييد که سعد ابن عبدالله عن يعقوب ابن يزيد عن محمد ابن ملازم

ج: ملازم

س: ملازم عن ابيه عن ابی عبدالله عليه السلام قال اذا تتطبق الهلال فهو لليلة فاذا رأيت ظل رأسک فيه فهو

ج: اين ظل رأس را آقای خويي قبول نکرده آن قبل از زوال نيست من اشتباه کردم، گفتم يک حکم ديگر دارد نصفش را قبول کرد، نصفش را نه، با اين­که روايت يکی است اين­ها روی اين مبنای تلقی خيلی راحت است روی مبنای حجيت مشکل است و اما رواه سعد بعد چه جواب دادند؟

س: ايشان گفته که اين و روايت قبلی­اش فهذا الخبر چون قبلی­اش هم در مورد ذهاب الليلة قبل الشفق فهو ليلته اين را گفتند بعد گفتند فهذان خبران و مايجری مجراهما مما هو في محلهما انما يکون امارتاً علی اعتبار دخول الشهر اذا کان فی السماء علة من

52: 40

و مايجری مجراه

ج: نه آقای خويي مطلق را قبول کرده حالا به هر حال اين راجع به اين مطلب، اين مطلبی را که الآن ما عرض کرديم اين خيلی تأثير گذار است در قبول خبر يعنی به عبارت اخری ولو اين مطلب ابتداءً ما نظر ما بيشتر رو متن بود و ثبوت متن بود ليکن اين می­کشد به مسأله حجيت،

س: اين بحث حجيت فرهنگ هم جا دارد انسان مطرح کند؟

ج: نه ديگر چون اين در بين شيعه افتاده

س: چرا ديگر؟ مثل سيره متشرعه ديگر

ج: از سيره بالاتر است

س: از سيره بالاتر است

ج: المجمع عليه من حکمنا، ذلک المجمع عليه من حکمنا يعنی به عبارت اخری

س: نظير اجماع شده

ج: بله، مجمع عليه من يعنی به عبارت اخری اين مثلاً تلقی قطعی شده بود که مثلاً شيعه قائل به وصايت اميرالمؤمنين است به اولی و دومی اعتقاد نداردند يعنی از همان اول سقيفه که خط را جدا کرد اين جدايي ادامه پيدا کرد، يعنی اين مطلب که ما بياييم بگوييم آن را اهل سنت گفتند ما به کل صحابه قبول می­کنيم ما گفتيم خصوص اميرالمؤمنين اين مطلب را جدا می­کنيم آن وقت اگر بنا شد و لذا شما نگاه می­کنيد مرحومی، آقای مختاری عبارت مرحوم شيخ را خواندند در عده که اين بايد از طريق اصحاب باشد خبر از طريق اصحاب باشد يعنی به عبارت اخری تلقی اين بود حتی خبر محمد ابن مسلم اگر از امام نباشد روش کار نمی­کردند بحث نمی­کردند،

س: ولی اهل سنت هم حاج آقا فرهنگ را قبول کردند آنها هم گاهی روايات معتبر دارند می­گويند چون مخالف اجماع است قبول نداريم

ج: نه به خاطری يعنی مشکل درست می­کند يعنی به لحاظ حجيت چون به لحاظ حجيت اصل حجيت گاهی مطرح است، ببينيد آن­ها به اصطلاح وقتی از راه حجيت وارد نشدند کمبود پيدا کرد يا مثلاً خبر، آن راه ديگری مثلاً شواهد دارد مؤيدات دارد مقاربات دارد، نمی­دانم همين جور عناوين ديگری بهش اضافه می­کنند يا برای قبولش

س: فرموديد اهل سنت فرهنگ نداشتند و لذا سراغ حجت رفتند

ج: ببينيد اهل سنت من حيث المجموع فرهنگ داشتند آنی که مثلاً فرض کن ابوبکر خليفه است اما اين­که، حتی لذا معتزله بغداد ابن ابی الحديد می­گويد اين­ها معتقد بودند که علی ابن ابی طالب از تمام صحابه افضل است اما ابوبکر خليفه است در خلافت ديگر ممکن است در افضليت علی ابن ابی طالب را افضل بدانند، اين فرهنگ بوده اما اين خيلی مختصر البته اين دنباله پيدا کرد،

س: روايت را هم رد می­کردند يا تصحيح می­کردند

ج: اگر روايت آمد که ان علياً اولی المؤمنين اين مثلاً چون مخالف با فرهنگ­شان است رد می­کردند اين هست اما فرض کنيد فرهنگ شافعی، فرهنگ حنبلی اين را ندارند دقت می­کنيد

س: آن­که

ج: بله دقت می­کنيد دقت، می­دانيد ممکن است الآن ما در موضوعات ابن جوزی خودش حنبلی است بعض از احاديث موضوع از مسند امامش آورده احمد ابن حنبل، نه فقط ضعيف موضوع اصلاً اين اشد درجات ضعف است از کتاب امامش هم آورده دقت کرديد اين ديگر فرهنگی نبود اين طور نبود در شيعه از خود امامش بياورد و بگويد قبول نمی­کنم حرفی، نداشتيم ما و لذا اين عبارت مرحوم شيخ هم در بحث حجيت،

س: روايت را هم اين­ها رد می­کنند به خاطر فرهنگ

ج: که؟

س: روايت معتبر اهل سنت بسيارشان حتی از مذاهب مختلف اين­ها روايتی را که معتبر هست می­گويند درست است سند هم معتبر ولی اجماع چون برخلافش هست نمی­شود قبول

ج: قبول نمی­کند می­گويم آن اجماع به اصطلاح همان تلقی کلی است قبول نمی­کند مخصوصاً روی مسائل عقايد و اين­ها که می­رسد به مسأله خلاف و اين­ها قبول نمی­کند، پس بنابراين ببينيد آنی که الآن ما به اصطلاح اين­جا الآن می­خواهيم بهش بگوييم ما يکی از راه­های مهم اثبات متن آن تلقی فرهنگی است، يکی از راه­های مهم و اين در شيعه ارزشگذار است اما در سنی­ها نه، يعنی متون کتاب هدايه مرقينانی با اين­که خيلی موجز است انصافاً خيلی متن قشنگی هم هست هدايه مرقينانی الآنش هم کتاب درسی­شان است می­خوانند همين الآنش هم هدايه، يا حتی همين کتاب مهذب نه مهذب مطول است، همين کتابی که متن کتاب مغنی است چه است؟ مغتصب

12: 45

نمی­دانم

س:

17: 45

ج: مغنی قاضی چه است؟ مغنی ابن قدامه متنش يک کتاب ديگر، آن هم خيلی موجز است

س: مقنع نيست؟

ج: نه نه نه چه مغتضب مغتصب همچون کتاب مغنی شرح آن است علی ای حال آن هم متنش مختصر است انصافاً متن بسيار موجز اما متون روايت نيست من می­خواستم اين را بگويم آنی که متون روايت هست فرض کنيد رساله علی ابن، مثلاً دعائم بهش عمل می­کنند ليکن عين روايت است روينا عن جعفر، روينا عن کذا، بازهم روايت است، ليل الاوتار متنش روايت است البته آن کامل می­آورد مثلاً و عنعن است قال رسول­الله بعد می­گويد رواه فلان و فی اسناده کذا بعد خود شوکانی شرح می­دهد متعرضش می­شود پس بنابراين بحث امشب را هم جمع بکنيم، الآن ديگر باز بی­حال شدم خلاصه بحث اين است که انصافاً در ميان شيعه شناخت متن يک مقداری زيادی نسبت در باب فقه آسان شده، در باب فقه اين يکی از راه­هايي است که می­شود فتاوای قدماء را نگاه کرد هم به درد ترجيح می­خورد که مثلاً کدام روايت را بر کدام روايت مقدم کردند هم به درد اثبات متن می­خورد يعنی اثبات متن هم خيلی تأثير گذار است،

س: مختصر خرقی است

ج: می­گويم مغتصب من می­خواندم مختصر بوده مغتصب خواندم بله

س: سؤال از اين کردند رابطه فرهنگ و شهرت و عدم خلاف و اجماع دقيقاً چه است؟

ج: خب اين­ها بحثی خاص خودش را دارد آن­ها بيشتر جنبه­های اثباتی دارد، خود اين­که تعبير به شهرت يا اجماع خودش يک فرهنگی است، اين­که من تعبير فرهنگ می­کنم خودش يک فرهنگ است، يعنی يک نوع جا افتادن يک مطلبی حالا می­خواهد خود فتوی باشد يا مسأله به اصطلاح چيز باشد، بله آقا، حالا می­خواست، می­خواهيد حالا متن آقای خويي را هم يکبار ديگر که چرا ظل رأس را قبول نکردند، نصف روايت را قبول کردند آن يکش را قبول نکردند حالا ديگر از بحث خارج می­شويم،

س: مبنای آقای خويي با فرهنگ مخالف است

ج: احسن، فتوای اخباری­ها با فرهنگ حديثی که در قم بوده موافق است

س: می­گويم اين يعنی اشکالی که هست

ج: دقت کرديد فرهنگ، معروف بين فقهای ما که محقق می­گويد اين فتوای که محقق دارد کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحته انصافاً اين مطلب ايشان از همه مبانی قوی­تر است آن مطلبی را که

س: او دلت القرائن علی صحته

ج: آن مطلبی را که مرحوم پسر خواهر ايشان علامه می­گويد کل خبر يرويه عدل امامی عن مثله الی آخر اسناد انصافاً به شيعه نمی­خورد، اين اشکالی هم که اخباری­ها می­کنند که اين کار علامه مناسب چون واقعاً کار علامه رو حجيت رفته،

س: می­گويند تقليد از سنی­ها

ج: تقليد از سنی­ها البته آن­ها حسن را به اين معنی نگرفتند که علامه گرفته، دقت کرديد ريشه­های مطلب روشن شد انصافاً حد مطلب همين است يعنی به جای آن تعبير شد حجيت، مثلاً مدارک مدارک رفته روی حجيت، معالم رفته رو حجيت حالا تا يک مقداری شهيدثانی می­رود روی حجيت باز فرهنگ را قبول می­کند منجبر بعمل اصحاب،

س: بله

ج: يعنی يک عده­ای آمدند باز يک مقداری قبول کردند اين جمع بين دوتا اين تقريباً شبيه عبارت شيخ در خلاف است دليلنا اجماع الفرقه و اخبارهم جمع کرده بين خبر و قبول تلقی، اين به صورت واضحش در کلام محقق آمده

س: فرهنگ هيچ موقع

ج: آن وقت در مقابل باز کسانی که مثل مرحوم نائينی هستند که اصلاً به حجيت کاری ندارند کلاً فقط به تلقی نگاه می­کنند،

س: رجال را قبول ندارند

ج: اصلاً کلاً قبول ندارند اين را هم ما داريم در شيعه يعنی معلوم شد که مبانی شيعه در اين دوازده قرن بعد از عهد امامت الآن برای شما،

س: ما رجال را زياد نمی­توانستيم خب الناس اعداء ماجهلوا

ج: ما جهلوا روشن شد چه می­خواهم بگويم؟ اين مبانی مختلف الآن روشن شد انصافاً با وضعی که شيعه از زمان اميرالمؤمنين بعد داشته فرهنگ در شيعه خيلی تأثيرگذار است

س: و جالب اين است که الآن حالا حاج آقای چيز هم دنبالش هست که به شهرت

ج: و يک مقداری مبادی حجيت هم رو همين فرهنگ است يعنی ممکن است ما حجيت را قبول بله آقا؟

س: چرا حل شد اصلاً شهرت خيلی پايين­تر از فرهنگ است

ج: خيلی­ پايين­تر است

س: پس با عدم الخلاف چه فرقی می­کند

ج: عدم الخلاف بيشتر ببينيد عدم الخلاف

س: اجماع يک اصطلاح است، برای کشف قول معصوم

ج: بله عدم الخلاف بيشتر بر می­گردد به شخص می­گويد لم اجد مخالفاً آن به اصطلاح مقدار تفحص خودش است

س: عدم الخلاف که با فحص کامل باشد

ج: آها، عدم خلاف،

س: حجت نيست

ج: نه آن­که می­گويي بايد بگويد اجماع عدم الخلاف لم اجد مخالفاً اين ظاهرش اين است يعنی مثلاً به اين­که من در اين­جا مخالف نديدم اما غير از اين­که بگويد قبول شده همه قبول کردند و ديدم اين قول را در همه کتاب­ها همه اصحاب قبول کردند جا افتاده بين اصحاب

س: بعض از اشکالاتی که به موارد اجماع گرفته شده گفتند که اين اجماع نيست اين عدم الخلاف است

ج: اين هست گفته شده گفته شده چرا؟

س: و همه را هم گشتيم

ج: نه می­دانم اين را، اصلاً می­گويند گاهی می­گويند همه را هم نگشتيم اصلاً خود ابن حزم زياد محلی دارد که روی هذا عن علی و عبدالله ابن مسعود و لم نجد لهما مخالفاً فتمّ الاجماع فاجماع الصحابه اين را دارند از قديم هم دارند سنی­ها هم دارند فقط ما نداريم،

س: يک کسی آن جور تعبير کند فرق می­کند علتش اين است که اجماع اصلاً امکان دارد که آن بحث کاشفيت است

س: دقيقاً همين الفاظ

ج: نه کاشفيت اين روی مبنایي ماست

س: رو مبنای شيعه است ديگر

ج: بله رو مبنای شيعه آن بحث اين­که چه مقدار اين الفاظ کاشف است حتی خود اجماع هم بنفسه کاشف نيست

س: و عدم خلاف تعبير می­کنند يعنی به کاشفيت نرسيده

س: حالا هم همين را دارم عرض می­کنم

س: بالاتفاق گاهی تعبير می­کنند يعنی به حد

ج: اصلاً گاهی هم تعبير به اجماع می­کنند ليکن آدم که نگاه می­کند و لذا اجماع هم بايد به يک صورتی باشد به يک منزله­ای باشد و لذا مثلاً مرحوم نائينی می­گويد اجماع بايد محتمل المدرکی هم نباشد، چون محتمل المدرکی باشد کاشفيت ندارد کاشفيت از بين می­رود

س: حالا بنده عرض می­کنم اين نکته­ای

ج: و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

س: می­توانيم بگوييم فرهنگ همان اتفاق است

ج: فرهنگ يک چيزی جا افتاده است به قول آقايون می­گويند فرهنگ به منزله آب برای ماهی است آب برای ماهی خودش شايد ادراک نمی­کند کجاست؟ فرهنگ اين جوری است يعنی يک مجموعه­ای است که ما در آن زندگی می­کنيم در آن به اصطلاح.